جلسه 269

شنبه 02/09/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در ملازمه بود بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمة شرعا به لحاظ مرحله وجوب و به لحاظ روح وجوب که اراده مولا است.

به لحاظ مرحله وجوب عرض کردیم ملازمه ای نیست بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمة. مولا می تواند امر بکند به ذی المقدمه ولی امر به مقدمه آن نکند، واگذار کند مکلف را به حکم عقل. اما عرض ما این بود که امکان امر مولوی به مقدمه را ما قبول داریم. بلکه معتقدیم ظهور این خطاب إذهب الی السوق و اشتر اللحم، یا "إذهبا الی فرعون إنه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی"، یا إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاة در امر مولوی شرعی است به مقدمه واجب.

اینکه گفته می شود که اختلاف تعبیر که مولا گاهی به عبدش می گوید إشتر اللحم، گاهی می گوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم، اینها برای نحوه تفهیم به مخاطب است، والا وجدانا در نفس مولا دو نوع وجوب نیست، دو نوع اراده نیست. مولا اراده می کند از عبدش که شراء لحم بکند. حالا یکبار مصلحت می داند به او بگوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم، یکبار هم مصلحت می بیند به او فقط بگوید إشتر اللحم. گاهی فهم عبد شدة و ضعفا دخیل است در این اختلاف تعبیر مولا. مولا به عبد فهیمش ممکن است فقط بگوید إشتر اللحم. به عبد دیگرش که به اندازه او فهیم نیست بگوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم. گفته می شود که وجدانا نفس مولا اینطور نیست که وقتی می گوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم با وقتی که می گوید إشتر اللحم فرق بکند. شما یکوقت به فرزندتان می گوئید آب سرد بیاور، یکوقت می گوئید در یخچال را باز کن آب سرد بیاور، یکوقت هم می گوئید برو آشپزخانه در یخچال را باز کن آب سرد بیاور، آیا واقعا نفس شما چند حالت پیدا کرده است؟ گفته می شود که نه، نفس مولا چند حالت ندارد، اینها اختلاف در نحوه ابراز غرض مولا هست. چه بسا بار اول بگوید آب سرد بیاور، بار دوم به عبدش بیشتر توضیح بدهد بگوید در یخچال را باز کن آب سرد بیاور. گفته می شود که اینها مجرد تفنن و اختلاف در تعبیر است، و وجدانا نفس مولا با این اختلاف تعبیرها فرق نمی کند.

اقول: این اشکال به نظر ما ناوارد است. برای اینکه تارة ما ملتزم می شویم به ملازمه بین اراده ذی المقدمة و اراده مقدمه آن، یعنی به لحاظ عالم اراده که روح وجوب هست قائل به ملازمه می شویم کما علیه جماعة منهم السید الصدر، یا قائل به ملازمه نمی شویم کما هو الظاهر. اگر قائل شدیم به ملازمه در مرحله اراده مولا که روح وجوب است، خب روشن است که طبق این مبنا ما فی نفس المولا اراده مولا است، و فرقی نکرده است که اراده مولا هم به ذی المقدمة تعلق گرفته و هم تبعا به مقدمه آن. مرحله امر و وجوب فرق کرده است. یکبار که می گوید إشتر اللحم فقط امر می کند به ذی المقدمة. آنوقتی هم که می گوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم امر می کند به مجموع مقدمه و ذی المقدمة. آیا شما می گوئید نفس مولا فرق نمی کند؟ طبق این مبنا گفته می شود که در نفس مولا هم اراده ذی المقدمة است و هم اراده مقدمه آن ارادة غیریة. اما عالم امر و وجوب فرق کرد. انصافا مولا وقتی امر می کند به شراء لحم، فرق می کند امرش با موقعی که می گوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم.

ولذا در اینجایی که گفت إذهب الی السوق و اشتر اللحم، عبد نرفت بازار، مولا می گوید لم خالفت امری فلم تذهب الی السوق. اما در مثالی که گفته إشتر اللحم، آنجا نمی تواند بگوید لم خالفت امری فلم تذهب الی السوق. می گوید لم خالفت امری فلم تشتر اللحم.

سؤال وجواب: امر غیر از استعمال خطاب بعث به داعی توصل به مراد مگر چیز دیگری هست؟ امر یعنی همین که مولا بگوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم به داعی توصل به مرادش. ما معنای دیگری برای امر مولوی نمی فهمیم. امر کرد مولا به ذهاب الی السوق و شراء لحم به داعی تحریک نحو متعلقه و التوصل الی مراده.

پس اگر قائل شدیم به ملازمه در مرحله اراده، بله ما فی نفس المولا فرقی نکرده است. مولا اراده ذی المقدمه دارد، اراده مقدمه هم دارد تبعا، منتهی امر مولا ممکن است فرق کند.

اگر قائل شدیم که در مرحله اراده مولا ملازمه نیست، یعنی مولا اراده لزومیه دارد به ذی المقدمة ولی می تواند اراده لزومیه به مقدمه آن نداشته باشد، که بعدا توضیح می دهیم، خب ملتزم می شویم به اینکه این کمی و زیادی اراده در اختیار مولا است. مولا ولو غرض اصلی اش شراء لحم است، اما می تواند اراده تشریعیه خود را در غالب اراده به ذهاب الی السوق و شراء اللحم قرار بدهد، می تواند در غالب اراده به شراء اللحم قرار بدهد. ملتزم می شویم که واقعا مولا توان این را دارد که اراده را به صیاغتهای مختلفی ایجاد کند.

مثال بزنم: مولا می خواهد که این پنبه سوخته بشود. منتهی یکوقت به عبدش می گوید أحرق القطنة، یکوقت می گوید الق القطنة فی النار. خب اینها با هم فرق می کند. اگر بگوید احرق القطنة امر کرده است به مسبب. گر بگوید الق القطنة فی النار امر کرده به سبب. واقعا غرض اصلی مولا عوض نمی شود، اما اراده مولا از عبد و آن چیزی که از عبد می خواهد فرق می کند. ولذا عرف می گوید مولا اگر به عبدش بگوید أحرق القطنة از او خواسته است سوزاندن پنبه، اگر بگوید الق القطنة فی النار از او خواسته است انداختن پنبه را در آتش که البته سبب تولیدی است برای سوختن آن. واقعا اراده مولا فرق کرد.

سؤال وجواب: حب به سوختن پنبه در هر دو جا هست، اما ما یطلبه ویریده المولا من العبد، آن چیزی که عرف می گوید از عبدش می خواهد واقعا فرق می کند. خود آقایان هم فرق گذاشته اند. گفته اند اگر امر بکند مولا به سبب، شک کنیم در اجزاء و شرائط سبب، رجوع به اصل برائت می کنیم. حالا من مثال فقهی بزنم: یکوقت مولا به عبدش می گوید چهار رگ این گوسفند را ببر، با بسم الله، رو به قبله. این می شود امر به سبب. یکوقت به او می گوید ذکّ هذه الشاة، ایجاد بکن تذکیه را در این گوسفند. اینجا امر به مسبب کرده است. غرض مولا واحد است وآن این استکه این گوسفند مذکی بشود و او را طبخ کند و به مهمان ها بدهد. اما ما اراده المولا من العبد مختلف است. ما اراده المولا من العبد یکوقت ایجاد سبب است، ولذا اگر شک کنیم که آیا اسلام ذابح معتبر است یا معتبر نیست، یا فرض کنید آیا معتبر است که تذکیه حیوان با چاقوی از آهن باشد یا با استیل هم می شود، خب رجوع می کنیم به برائت. چون نمی دانیم مولا امر کرد به ذبح مع الحدید، فلایکفی الذبح بالاستیل، یا امر کرد به ذبح با یک فلز تیز که شامل ذبح با استیل هم می شود. رجوع می کنیم به اصل برائت. اما اگر کند به ایجاد تذکیه حیوان، خب با ذبح با استیل شک می کنیم که تذکیه حیوان که مسبب است از این ذبح محقق شد یا نشد. استصحاب می گوید آن حالت معنویه تذکیه محقق نشد، قاعده اشتغال هم جاری می شود.

جناب مولا! غرض تو که یکی بود، منتهی عبدت یکوقت لقمان حکیم بود به او می گفتی زکّ هذا الحیوان، یکوقت عبدت ما هستیم برای اینکه خوب بفهمیم می گوئی که إذبح هذا الحیوان مستقبل القبلة مع التسمیة.

مولا می گوید بله غرض اصلی ام واحد است، ولی بالاخره با تناسب مخاطب اراده خودم را تنظیم کردم.

واین به نظر ما هیچ محذوری ندارد.

سؤال وجواب: بحث در این است که از لقمان حکیم ایجاد ذکات را در حیوان خواسته اند، اما از ما ایجاد سبب را خواسته اند. اثرش در اجراء اصل عملی ظاهر می شود که ما می توانیم اجراء اصل عملی بکنیم چون سبب را از ما خواسته اند شک داریم در جزء یا شرط آن، که آیا شرط ذبح یعنی آن چیزی که مولا گفت این بود که گفت إذبحه بالحدید یا گفت إذبحه بمطلق الآلة الحادة که شامل ذبح به استیل هم بشود. ما برائت جاری می کنیم، لقمان حکیم نمی تواند برائت جاری کند. آیا اراده مولا نسبت به ما و نسبت به لقمان حکیم فرق کرده؟ بله چه اشکالی دارد. اراده مولا در اختیار مولاست اینگونه تنظیمش کرد.

سؤال وجواب: بحث در این است که مولا با اینکه عرضش واحد است اما می تواند دو نوع امر کند، یعنی دو نوع اراده داشته باشد، یکی اراده از عبد که ایها العبد أوجد المسبب، دیگر اینکه اراده از عبد که ایها العبد أوجد السبب، با اینکه غرض اصلی واحد است. مثال برای این بود. مانحن فیه هم غرض اصلی واحد است، چه بگوید إذهب الی السوق و إشتر اللحم و چه بگوید إشتر اللحم، ولکن نحوه انسباب اراده فرق می کند. آن چیزی که مولا از عبدش که به او گفت إشتر اللحم می خواهد شراء لحم است، ولی به ما که گفت ذهب الی السوق و اشتر اللحم مجموع ذهاب الی السوق و شراء اللحم را می خواهد. ولو غرض اصلی اش در هر دو مثال واحد باشد او مهم نیست.

سؤال وجواب: اراده تابع مصلحت هست اما تابع محض نیست. یعنی می شود مولا اراده خود را به انحاء مختلفی تنظیم کند. ولذا یک مطلبی هست که ما در بحث اوامر گفتیم، از امر به قضاء در نماز کشف می کنیم که ما در نماز تعدد ملاک داریم. یک ملاک قائم به نماز در وقت است، یک ملاک قائم به طبیعی نماز است. ولذا وقتی که وقت نماز خارج شد یادتان آمد که نماز را نخواندید، می گویند ملاک اداء صلاة فی الوقت فوت شد اما ملاک طبیعی صلاة قابل استیفاء است. ظاهر امر به قضاء این است که یک ملاک در طبیعت صلاة است و یک ملاک هم در صلاة فی الوقت است. آنهایی که می گویند احکام صددرصد باید تابع ملاک باشند بدون چون و چرا، مثل آقای حکیم می شوند که گفته اند از این مطلب کشف می کنیم که اصلا قضاء به امر جدید نیست. یک امر داریم صلّ فی الوقت، یک امر هم داریم صلّ. این امر صلّ اشتغال به آن یقینی است، اگر بعد از خروج وقت شک کنیم که آیا من نماز را در وقت خواندم یا نه، قاعده اشتغال جاری می شود. چرا؟ برای اینکه آقای حکیم می گوید یک ملاکی در نماز در وقت بود او را کار نداریم، یک ملاکی هم در طبیعی نماز بود، از کجا کشف کردیم؟ از امر به قضاء، فهمیدیم یک ملاکی در طبیعی نماز هست. این منشأ می شود که کشف کنیم مولا دو تا امر دارد: یکی صل فی الوقت، یک صل وإئت بطبیعی الصلاة. نسبت به امر به طبیعی صلاة اشتغال یقینی است، و الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. شک در وجوب قضاء می شود مجرای قاعده اشتغال.

ما عرض کردیم قبول داریم که ملاک به طبیعی صلاة قائم است و این را از دلیل امر به قضاء فهمیدیم. چون خلاف ظاهر است که قضاء به ملاک جدید باشد. ظاهرش این است که قضاء بخاطر ملاکی است که در طبیعی فعل است. وقتی می گوید اگر روز جمعه نتوانستی به فامیلت سور بدهی یک روز دیگر سور بده، معلوم می شود یک ملاکی در سور بودن روز جمعه بود او فوت شد، یک ملاکی هم در طبیعی سور دادن به فامیل است که باید او را استیفاء کنیم. ظاهرش این است دیگر.

ما این را قبول داریم. اما حرف ما این است که چه اشکالی دارد که ملاک در طبیعی صلاة باشد اما مولا اراده اش را بتواند تنظیم کند. می تواند مولا اراده اش را تنظیم کند همانطوری که آقای حکیم می گوید، امر کند به طبیعی صلاة غیر از آن امر به صلاة فی الوقت. آنوقت فرمایش آقای حکیم درست می شود. می تواند هم مولا اراده اش را جور دیگری تنظیم کند. اراده کند قضاء نماز را در فرضی که فوت بشود نماز در داخل وقت. یعنی امر برود روی قضاء، موضوع قضاء هم بشود فوت الفریضة. آنوقت وقتی شک کنیم در فوت فریضه شک می کنیم در وجوب قضاء. به این می گویند قضاء به امر جدید است. به آن فرمایش آقای حکیم می گویند قضاء به امر اول است. ما می گوئیم قبول داریم ملاک در طبیعی نماز است، اما چه الزامی دارد مولا که در مقام وجوب و اراده طابق النعل بالنعل بر طبق آن ملاک حکم را جعل کند وطبق آن ملاک اراده کند؟ چه لزومی دارد؟ ظاهر ادله هم این است که گفته است إقض ما فات کما فات، به همین نحوه دوم تنظیم کرده است وجوب قضاء را که ما عرض می کنیم.

سؤال وجواب: ملاک لازم الاستیفاء است اما کیفیت امر و کیفیت اراده مولا فرق می کند. و الا به هر حال ملاک در قضاء نماز استیفاء می شود. فقط اثر این اختلاف در کیفیت وجوب در اثر عملی ظاهر می شود. و الا در این مثال که اثر دیگری ندارد. شک در فوت اگر پیدا کنیم، آقای حکیم مجرای قاعده اشتغال است باید احتیاطا نماز را در خارج وقت بخوانید. ما می گوئیم مجرای برائت از وجوب قضاء است. والا مشکلی در استیفاء ملاک ما نداریم.

سؤال وجواب: با عرض ما تنافی ندارد. کلام در این است که آیا وحدت نوع ملاک دلیل می شود که مولا نتواند به دو نحو به هر کدام که دوست داشت حکم جعل کند و اراده کند، یا نه، مولا می تواند برای این ملاک واحد به دو نحو وجوب جعل کند. ما حرفمان این است. در مانحن فیه می تواند بگوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم، می تواند هم بگوید إشتر اللحم.

هذا کله در رابطه با ملازمه بین الوجوبین که ما منکر ملازمه شدیم.

سؤال وجواب: وجوب انشاء و امر می خواهد. ما ملازمه را منکریم. می گوئیم امر به ذی المقدمه ملازم نیست با امر به مقدمه ولو ممکن است امر به مقدمه اما هیچ لزومی ندارد. مولا گاهی مصلحت می بیند امر می کند به مقدمه و گاهی مصلحت نمی بیند و فقط امر می کند به ذی المقدمة.

اما ملازمه بین روح الوجوب و مبدأ الوجوب که اراده مولا هست. این مطلبی است که برخی از بزرگان این را ادعا کرده اند از جمله مرحوم آقای صدر. معتقدند که دیگران راه را اشتباه رفته اند. دنبال این بوده اند آیا بین وجوب ذی المقدمة و وجوب مقدمه تلازم هست یا نیست. آقا اصلا چرا دنبال این مطلب رفتید؟ می آمدید دنبال این مطلب می رفتید که بین اراده ذی المقدمة با اراده مقدمه تلازم هست یا نیست. یک امر وجدانی است بیائید وجدانتان را قاضی قرار بدهید. اگر وجدان شما گفت اراده ذی المقدمة مستتبع اراده مقدمه است ارادة غیریة، خب دیگر تمام ثمراتی که برای وجوب مقدمه بار شد باید بار کنیم. چرا؟ برای اینکه وجوب مقدمه شکلش مهم نیست. مهم آن روح و ماهیت آن است که عبارت است از تعلق اراده مولا. تمام ثمراتی که قبلا مطرح شد آن ثمراتی که پذیرفتیم که ثمره وجوب مقدمه است مثل ثمره ثالثه آقای صدر می گویند ما بار می کنیم. چرا؟ برای اینکه ثمره ثالثه این بود که اگر یک واجبی علت تامه حرام بود، انقاذ غریق علت تامه اتلاف مال غیر بود، اگر مولا اراده داشته باشد شما ترک کنید اتلاف مال غیر را، یعنی اراده ترک داشته باشد یا به تعبیر دقیقتر کراهت اتلاف مال غیر داشته باشد، این مستلزم این است که مولا کراهت داشته باشد نسبت به این انقاذ غریق. می گوید این انقاذ غریق مستلزم مبغوض من است. علة المبغوض مبغوض. پس این انقاذ غریق علت تامه مبغوض مولا است، می شود مبغوض، آنوقت چطور می تواند این مبغوض محبوب هم باشد. انقاذ غریق یک دلیل می گوید هذا محبوب للمولا، کدام دلیل؟ أنقذ الغریق، یک دلیل هم می گوید هذا مبغوض للمولا تبعا، کدام دلیل؟ دلیل یحرم اتلاف مال الغیر. دلیل یحرم اتلاف مال الغیر می گوید اتلاف مال الغیر مبغوض فانقاذ الغریق الذی هو علة تامة لاتلاف مال الغیر مبغوض ایضا ببغض غیری تبعی. آنوقت تعارض رخ می دهد بین دلیلی که می گوید إنقاذ الغریق واجب أی محبوب، و بین دلیلی که می گوید یحرم اتلاف مال الغیر که می خواهد بگوید انقاذ الغریق فی هذا الحال مبغوض.

البته این مطلب اختصاص به آقای صدر ندارد، بزرگان دیگری هم این را مطرح کرده اند. ما ببینیم فرمایش اینها چیست.

مرحوم آقای صدر فرموده: وجدانا شما وقتی از عبدتان می خواهید آب بیاورد، برای اینکه لقمه در گلویتان گیر کرده داد می زنید آب بیاور، شوق نفسی داری که زید آب بیاورد. آیا این منشأ شوق تبعی نمی شود که او به سمت یخچال برود؟ بالوجدان من اشتاق شیئا اشتاق الی مقدمته. این یک امر وجدانی است و قابل انکار نیست.

راجع به این فرمایش مرحوم آقای صدر که احاله به وجدان می دهد اشکال هایی مطرح شده است:

اشکال اول: ما عرض می کردیم که اصلا روح حکم حتی روح وجوب نفسی شوق نیست. چه اصراری دارید که بگوئید روح وجوب شوق است، فالشوق النفسی الی شیء مستلزم للشوق التبعی الی مقدمته؟ اصلا روح وجوب نفسی شوق نیست تا چه برسد به روح وجوب غیری. مثال می زدیم می گفتیم: مولایی دارد می بیند که عبدش سوار ماشین است ترمز ماشین بریده است، یک طرف پدر مولا است و یک طرف برادر مولا است. این مولا به این عبد دستور می دهد که فرمان ماشین را بگیر به سمت برادرم، چون فرض این است که راه دیگری ندارد و باید این ماشین یا باید بزند پدر مولا را بکشد یا بزند برادر مولا را بکشد. خب مولا می گوید مردن برادر آسانتر است از مردن پدر. دفع افسد به فاسد می کند. بعد که این عبد زد به این برادر مولا، مولا می نشیند گریه می کند. عبد می گوید مولا تو مگر به من نگفتی بزن به برادرم؟ امر به شیء ناشی از شوق به شیء است. کسی که شوق دارد به یک شیئی، از رسیدن به مشتاق الیه باید خوشحال بشود، حالا تو به سر وصورتت می زنی. اینکه گفت اقتل أخی آیا این امر ناشی است از شوق مولا به قتل أخ؟!

شوق یعنی ابتهاج النفس. این جمع نمی شود با این به سر وسینه زدن مولا که آه برادرم. عبد می گوید جناب مولا! تو اگر واقعا شوق نداشتی به قتل برادرت چرا گفتی اقتل اخی؟ می گوید دفع افسد به فاسد کردم.

خود مرحوم آقای صدر که در این بحثها می گوید روح وجوب شوق است، خودش در جلد چهارم بحوث صفحه 203 صریحا می گوید ربما یختار الانسان ما لایشتاق الیه، چه بسا انسان کاری را انتخاب می کند وهیچ شوق به آن ندارد. چه بسا مولا هم امر می کند به چیزی و هیچ شوقی به آن ندارد.

استاد ما مرحوم آقای تبریزی مثال می زد می فرمود: یک کسی هست استخوانش سیاه شده به او می گویند باید پایت را قطع کنی تا زنده بمانی. می گوید اگر من امر نکنم به قطع پایم چه می شود؟ می گویند می میری و این می شود قتل نفس. می پرسد اگر بشود قتل نفس چه می شود؟ می گویند آنوقت بهشت نمی روی. می گوید من بهشت نمی خواهم. این زجری که می خواهم در زندگی بکشم فعلا به حدی است که مرا از رفتن به بهشت منصرف می کند. می گویند اگر بخواهی پایت را قطع نکنی قتل نفس حساب می شود می میری آنوقت می روی جهنم و آنجا سر وکارت با مار و عقرب است. می گوئید مرا از آتش جهنم ترساندید بیائید پایم را قطع کنید. این کسی که امر می کند به قطع رجلش، نه شوق به حیات دارد می گوید من زندگی بدون پا نمی خواهم، نه شوق به بهشت دارد، می گوید بهشت بدون پا نمی خواهم، فقط خوف من العقاب دارد.

پس اشکال اول این است که اصلا روح وجوب شوق نیست، تا بعد بیائید شما بحث کنید که شوق به ذی المقدمه مستتبع شوق به مقدمه است. روح وجوب تعلق طلب نفسانی مولا است نسبت به فعل عبد. همین حالتی که وقتی این مولا می گوید اقتل اخی، می گویند می خواهد برادرش کشته شود در این حال دفعا للأفسد. این خواستن یعنی تعلق طلب نفسانی مولا به فعل عبد. طلب نفسانی مولا به فعل عبد امرٌ اختیاریٌّ للمولا. ولذا می بینید مولا اگر ببیند شوق دارد به امر غیر مقدور، طلب نمی کند. شوق دارد عبدش همین الان کربلا باشد، ولی طلب نمی کند. روح وجوب شوق نیست. چه بسا مولا امر می کند به چیزی که هیچ شوق به آن ندارد. وربما شوق اکید دارد به چیزی ولی چون غیر مقدور است به او امر نمی کند و اصلا در نفس مولا نسبت به او طلب نیست.

فروح الوجوب هو الطلب النفسانی المتعلق بفعل العبد. گفته می شود که طلب نفسانی امر اختیاری است. مولا اختیار می کند طلب ذی المقدمه را ولی می بیند نیازی به طلب مقدمه نیست.

ببینیم آیا این اشکال وارد هست یا وارد نیست.